

هجوم اعراب مسلمان و ساختارهای جامعه ایرانی

دکتر رضا شعبانی
استاد تاریخ

چکیده

این مقاله تحلیلی از حرکت اجتماعی - فرهنگی در خلال دو قرن اول اسلام ارائه می‌دهد. به دلایلی تغییرات اندکی در ابتدای ظهور اسلام در ایران اتفاق افتاد و به طور طبیعی، سلطه راه و روش و رسوم قبلی، مدت زیادی ادامه یافت. در برخی موارد، شخصیت‌های والامقام و اشراف و دهقانان از زرتشت بریدند و به اسلام روی آوردند که این امر راه را برای تغییر دین اقشار پایین جامعه و تغییراتی در ساختار اجتماعی ایران فراهم آورد.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ، طبقات اجتماعی، اشراف، دهقانان.

صرف نظر از ابهام‌هایی که درباره نظام طبقات اجتماعی ایران در ادوار پیش از اسلام وجود دارد، ترتیب مقامات و طبقات در این دوره موضوعی بسیار پیچیده است. (کریستن سن، ۱۳۷۴، ص ۱۲۱) حمله‌ی اعراب مسلمان و فروپاشی بسیاری از زیرساخت‌های جامعه از یک سو و اشتباهات مورخان مسلمان در شناخت واقعیت و ماهیت مناصب و عناوین بزرگان ایرانی از سوی دیگر، آن را به پیچیدگی امر افزوده است. با توجه به اینکه در جامعه عرب، برخلاف نظام ساسانی، قشربندی مشخص با مرزهایی روشن برای جداسازی افراد از یکدیگر وجود نداشت و در برخی مواقع حتی تفکیک آزاد (حر) از بنده (عبد) هم مشکل می‌نمود، (بلاذری، ۱۳۷۶، ص ۳۸۳) اعراب در تشخیص صحیح طبقات اجتماعی ساسانی دچار اشتباهاتی شدند که در گزارش راویان

فتوحات نیز دیده می‌شود. مثلاً در دوره اسلامی اغلب به همه‌ی بزرگان ایرانی «دهقان» می‌گفتند و گاه پادشاه و مرزبان یک شهر را هم به نام دهقان می‌خواندند. (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶، ص ۸۱) اما طرح نظرات کلی مبنی بر اینکه فتوحات خیره‌کننده اعراب در ایران ناشی از استقبال گروهی از مردم از اعراب بوده است، (زرین کوب، ۱۳۷۳، ص ۱۴) نباید ما را از جزئیات واکنش هر یک از گروه‌های مختلف جامعه غافل سازد. دشوار نبودن برخی پیروزی‌ها و فتوحات، می‌تواند نتیجه بعضی همدلی‌های ایرانیان با فاتحان جدید باشد که گاه دولت را از خود نمی‌دانستند. از این رو به هنگام ضعف و تزلزل دولت، یا از آن فاصله می‌گرفتند یا آن را بی‌دفاع می‌گذاشتند. با وجود این به میزان نزدیک بودن هر یک از گروه‌های اجتماعی به مرکز قدرت یا دور بودنشان از آن و نیز با توجه به عوامل دیگر، انگیزه و نحوه‌ی برخورد هر یک از لایه‌های اجتماعی ایران با اعراب و اسلام تقریباً متفاوت از دیگری است. یزدگرد سوم، پادشاه ساسانی که از همان ابتدا با خشونت به درخواست مسلمانان مبنی بر قبول اسلام جواب منفی داده بود، (یعقوبی، ۱۳۶۲، ص ۱۲۳) با هر شکستی که متوجه لشکریانش می‌شد، به اتفاق بستگان نزدیکش یک گام عقب می‌نشست و در انتظار پیروزی بعدی بر حریفان می‌نشست شاهزادگان ساسانی حتی سال‌ها پس از سقوط این سلسله، هنوز در سر، هوای سلطنت از دست رفته را داشتند و مثلاً خسرو - از نوادگان یزدگرد - در سال ۱۱۰ قمری در حمله ترکان به ماوراء النهر، از جمله مهاجمان بود. (طبری، ج ۴، ۱۳۵۲، ص ۳۳) اسپهبدان، امرا و افراد برجسته‌ی ارتش ساسانی و نیز اشراف نزدیک به دربار سلطنتی عموماً در مقابل سپاه مسلمانان ایستادگی می‌کردند، زیرا موجودیت‌شان وابسته به حکومت ساسانی بود و راه دیگری متصور نبود. مقاومت شدید ساسانیان در اوایل فتوحات، بیشتر خواست این گروه بود تا آنجا که به روایت بلاذری، نبردگاه مهران در نخيله چنان از استخوان کشتگان آکنده شد که با زمین هم سطح گشته بود. (بلاذری، ۱۳۷۶، ص ۲۵۴) نمونه‌ی رستم فرخزاد، نادر بود. تردید وی در آغاز کردن جنگ (طبری، ج ۲، ۱۳۵۲، ص ۲۵۵) - و اگر روایت یعقوبی صحت داشته باشد - تمایزش به اسلام (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۶۲، ص ۱۴۴) بیشتر ناشی از شناخت صحیح او از امکانات و شرایط دو طرف بود، تا تمایل قلبی او به مسلمان شدن. چنان که به روایت دینوری، رستم پس از مذاکره با مغیره بن شعبه آنچه را که با آن روبه‌رو شده بود، بزرگ دانست. (دینوری، ۱۳۶۴، ص ۱۲۸) پس از پیروزی اعراب در نهاوند، دیگر شاهد نبردهای منظم میان ارتش ساسانی و سپاه مسلمانان نیستیم. مقاومتی که در قادسیه و نهاوند دیده شد، در سایر نقاط از جمله خراسان هرگز تکرار نشد. با نابودی سپاه متشکل ساسانیان، مقاومت یکپارچه از میان رفت و از آن پس فقط بعضی از سرداران نظامی که در پی احراز مقام و موقعیت گذشته خود بودند، در برخی نقاط مقاومت‌های بیهوده‌ای را ترتیب دادند. (طبری، ج ۲، ۱۳۵۲، ص ۴۶۸ و الفتوح ابن اعثم، ج ۱، ص ۳۳۷) با این حال بخش‌هایی از سپاهیان ایران به سبب خستگی

مفرط از جنگ‌های مداوم این دولت با همسایشگانش، تماس نزدیکشان با جامعه‌ی نظامی مسلمانان و در نتیجه تأییدی‌شان از وعده‌های مسلمانان (طبری، ج ۲، ۱۳۵۲، ص ۲۶۱) و نیز به امید حفظ موقعیت شغلی خویش اسلام آوردند. اینها جزء اولین گروه‌های ایرانی بودند که به دعوت آیین نو پاسخ مثبت دادند. مدارک روشنی در دست است که گاه دسته‌هایی از افراد نه چندان برجسته سپاه ساسانی به مسلمانان پیوسته‌اند، چنان که یک سپاه چهار هزار نفری از لشکر رستم فرخزاد پس از شکست وی در قادسیه گفتند: «ما چون دیگر مجوسان هستیم، ما را پناهگاهی نیست و اینان ارج ما نشناسند. رأی صواب آن است که به آیین تازیان در آیین و بدین وسیله نزد ایشان عزیز گردیم». (بلاذری، ۱۳۷۶، ص ۲۷۹) اینان به این نتیجه دست یافته بودند که: «برادران ما که از آغاز کار به مسلمانی گرویدند بهتر و صائب‌تر از ما بودند». (طبری، ج ۲، ۱۳۵۲، ص ۲۸۳) براساس این روایت، این گروه پس از اسلام آوردن، در جنگ مداین و جولولا مسلمانان را یاری کردند. اصولاً به کارگیری نیروهای بومی، از جمله نیروهای نظامی مسلمانان بود. عمر به عاملان مرزها نوشته بود، کسانی از «اساوره» پارسی را که به کارشان حاجت است به کمک گیرند و جزیه از آنها بردارند. بر طبق همین سیاست، بخشی از سپاهیان ایرانی از همان آغاز به خدمت مسلمانان درآمدند و ایشان را در ادامه فتوحات یاری کردند؛ چنان که از سپاه پنج هزار نفری احنف در خراسان، یک هزار نفر از پارسیان نومسلمان بودند.

این جماعت که نشانی از همبستگی با دولت پیشین در میان آنها مشاهده نمی‌شد و با سقوط ساسانیان، منابع درآمد خود را از دست رفته می‌دیدند، نقش شایان توجهی در راهنمایی مسلمانان برای فتح سایر نقاط ایفا کردند. از جمله سپاه «اسواران» که در ابتدا سپاهی متشکل از نژاد غیر ایرانی بود که یزدگرد آنها را از «سندیان» گرد هم آورده بود و سپس تعدادی زیادی از ایرانیان نیز به آنان پیوستند، همگی طی شرایطی که جزئیاتش را طبری و بلاذری ذکر کرده‌اند، اسلام آوردند و در محاصره‌ی شوشتر با ابوموسی اشعری همراه شدند. (بلاذری، ۱۳۷۶، ص ۳۶۶ و طبری، ج ۲، ص ۳۵۵) مدافعان شهر قزوین نیز مانند «اسواران» بصره، اسلام آوردند، یعنی شرط کردند به هر کس که بخواهند، بپیوندند. پس به کوفه رفتند و در آنجا حلیف «زهره بن خویه» شدند. این گروه همان‌هایی هستند که بعدها «حمراء دیلم» نام گرفتند. (بلاذری، ۱۳۷۶، ص ۳۱۷) با حذف خانواده ساسانی و امرای برجسته نظامی، در ابتدا - به ویژه در دوره خلفای راشدین - ساختار اجتماعی ایران تغییر چندانی نیافت و هر یک از طبقات جامعه به تناسب جایگاه و موقعیت اجتماعی، به نوعی خود را با شرایط جدید وفق داد. به این ترتیب در ابتدا در زندگانی و نهادهای اجتماعی مردم، دگرگونی عمیقی پدید نیامد و هرچند مدینه و دمشق به جای تیسفون، پایتخت رسمی کشور شدند، ولی همچنان نیرومندان بومی و محلی بر ایران

فرمان می‌راندند، چنان که در روزگار ساسانیان نیز چنین بود. برخی از این حکام - اعم از مرزبانان و دهقانان - گرچه در ابتدا به تنهایی یا در کنار امرای نظامی، به رویارویی با سپاه اعراب مسلمان پرداختند و در این راه کشته شدند یا به اسارت رفتند، (دینوری، ۱۳۶۴، ص ۱۲۳) اما به زودی به دلیل نبود حکومت مرکزی و اتکا بر درآمد‌های ارضی، ناگزیر از سازش با مسلمانان شدند. (بلاذری، ۱۳۷۶، ص ۲۶۵) حتی حکام محلی منطقه سواد، پیش از این و در ابتدای تهاجمات مرزی اعراب، یزدگرد را تهدید کرده بودند که اگر به حفظ منافع آنها در مقابل مسلمانان اهتمام نوزد، خود را به مسلمانان تسلیم خواهند کرد. در نواحی شرقی ایران همچون خراسان، حکام و اشراف محلی، به ویژه دهقانان، به دلیل نداشتن انگیزه مقاومت و نیز حفظ جایگاه اجتماعی و امتیازهای شخصی و نیز نیازشان به اعراب برای متوقف ساختن حملات اقوام ترک، خیلی زود راه مسالمت با مسلمانان را در پیش گرفتند و حتی برای تسلیم مناطق تحت نفوذ خود به ایشان پیشقدم شدند. برای مثال مرزبان توس در سال ۲۹ هجری به والی بصره و کوفه نامه نوشت و آن دو را به خراسان فرا خواند. (بلاذری، ۱۳۷۶، ص ۳۳۰) هرچند سازش بزرگان خراسان با اعراب مسلمان، طبق ضوابط و شرایط مسلمانان انجام می‌گرفت، اما موجب شد، که نسبت به هموعان خود در غرب ایران، آسیب کمتری ببینند. این گروه اجتماعی نیز دلبستگی چندانی به ساسانیان نداشتند و حتی حاضر نشدند شاه فراری را پناه دهند. (ثعالبی، ص ۴۷۴) سرانجام او را به قتل رساندند. (گرویزی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۴) آنها در آخرین روزهای حکومت ساسانیان از چنان موقعیت و نفوذ فراوانی برخوردار بودند که سقوط ساسانیان در آغاز برای اتباع ایشان محسوس نبود. (نلوکه، ص ۶۷۳) تا آنجایی که برخی محققان روحیه تجزیه‌طلبی امرای محلی را از جمله علل سقوط دولت ساسانی برشمرده‌اند. (پتروشفسکی، ص ۴۲) این گروه بیشتر به حفظ مال و پایگاه خویش می‌اندیشیدند تا دفاع از شاه ساسانی و حفظ کشور. از این رو، صلاح را در این دیدند که خراجگزار اعراب مسلمان شوند و در برخی موارد به دین جدید درآیند و جایگاه پیشین خود را در منطقه حفظ کنند. براساس سکه‌های به جای مانده از یکی از حکام محلی ناحیه آذربایجان در اواخر قرن اول هجری معلوم می‌شود که چگونه - به احتمال - یک حاکم محلی، آئین اسلام را پذیرفته و در منصب خود باقی مانده بود. ذکر این نکته ضروری است که ثروت و اعتبار دهقانان در نواحی مختلف ایران بزرگ، متفاوت بود و مسلماً به همین علت است که یک دهقان در ناحیه‌ای به عنوان مردی معتبر و در ناحیه‌ای دیگر به عنوان کشاورز دیده می‌شود و به نوشته و. بارتولد، کلمه دهقان به طور یکسان به زمین‌داران عادی و شاهزادگان صاحب زمین و فرمانروا اطلاق می‌شد. (بارتولد، ج ۱، ص ۴۰۳)

دهقانان از مسلمانی تا حکمرانی

کلمه دهقان نیز صورت عربی شده کلمه پهلوی "دهگان" (dehgan) یا صورت قدیم‌تر

«دهیگان» (dehigan) به معنی «منسوب به ده یا زمین»، «زمین‌دار»، است که از طریق زبان سریانی به زبان عربی و از آنجا به زبان فارسی راه یافته است. دهقان در اواخر دوره ساسانی به طبقه‌ای از نجبای زمین‌دار درجه دوم اطلاق می‌شد. (مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸، ص ۴۲۰) که از نظر اعتبار و اهمیت پایین‌تر از طبقه آزادان و بزرگان و کدخدایان قرار داشتند. بنا به روایت مسعودی، دهقانان در دوره ساسانی از نظر مقام پس از شهریگان (شهریج) قرار داشتند و اداره امور محلی به شکل موروثی به آنان می‌رسید و در این کار نقش مهمی بر عهده می‌گرفتند و روستاییان موظف به اطاعت از آنان بودند. (مسعودی، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۳۲۷) اما املاک زراعی آنان، در مقایسه با املاک نجبای درجه اول زمین‌دار، چندان وسعت نداشت. این طبقه در حقیقت نماینده دولت در میان روستاییان بودند و به نظر می‌رسید که وظیفه اصلی‌شان جمع‌آوری مالیات بوده است. با توجه به این نکته می‌توان گفت که باید وضع زندگانی دهقانان از زارعان و کشاورزان عادی بهتر بوده باشد. زیرا آنان از پرداخت مالیات معاف بودند و این دستمزدی بود که دولت به خاطر زحمتی که برای جمع‌آوری مالیات در روستاها می‌کشیدند، به آنها می‌پرداخت. (شایان، ۱۳۵۱، ص ۲۲۳)

دهقانان نیز بنا بر اهمیت مرتبه اجتماعی‌شان خود به پنج گروه تقسیم می‌شدند و لباس‌های آنان بر این اساس متفاوت بود. ما عنوان دهقان را در اسناد رسمی اوائل دوره ساسانی نمی‌بینیم، بلکه آن را گاهگاه در کتاب‌های پهلوی زردشتی، که تدوین نهایی آنها در قرون نخستین دوران اسلامی صورت گرفته است، می‌یابیم و نیز در منابع دوران اسلامی، که وضع اجتماعی و سیاسی دوران متأخر ساسانی را منعکس می‌سازند، مکرراً به آن برمی‌خوریم. بنابراین می‌توان احتمال داد که این کلمه به صورت «عنوان» یک طبقه اجتماعی از دوره خسرو انوشروان (۵۳۱ تا ۵۷۹ م) و پیدایش آن نتیجه اصلاحات ارضی او باشد. وی به شاهان دیگر توصیه می‌کرد که به همان اندازه که از شاهی پاسبانی می‌کنند، از طبقه دهقانان نیز پاسداری کنند، زیرا این دو به منزله برادرند. اما در منابع پهلوی و آثار دوران اسلامی که بیشتر بر خدای نامک‌های پهلوی و ترجمه‌های عربی آنها متکی هست، برای اهمیت دادن به طبقه دهقانان، اصل آنان به رویکرد یا ویکرت، برادر هوشنگ باز می‌گردد، گرچه در بعضی روایت‌ها خود هوشنگ یا منوچهر را مبدع این طبقه دانسته‌اند، همان‌گونه که مبدع طبقات چهارگانه ایران جمشید شاه پیشدادی به شمار آمده است. در دوره ساسانی دهقانان و اهل بیوتات در روز دوم نوروز به حضور شاه بار می‌یافتند و جشن خرم روز یا خره روز یا نَوَد روز، که در نخستین روز از ماه دی برگزار می‌شد، جشن خاص دهقانان بود. در این روز شاه متواضعانه با دهقانان و کشاورزان می‌نشست و می‌خورد و می‌نوشید. در سلسله مراتب اجتماعی نیز دهقانان بعد از نجبای تیولدار قرار داشتند و منشاء قدرت اینان عنوان موروثی بود که به اتکای آن امور محلی را اداره می‌کردند. هرچند مقدار زمین

زراعتی که آنها در اختیار داشتند، اندک بود. آنان طبقه بسیار مهمی را تشکیل می‌دادند و در قبال روستائیان نمایندگان حکومت مرکزی به شمار می‌آمدند و کار عمده‌شان جمع‌آوری خراج بود. (لمتون، ۱۳۷۷، ص ۵۶) ظاهراً قباد اول به علت شورش مزدکیان از فرصت برای حذف اشراف استفاده کرد از قدرت و نفوذ آنان کاست و به طبقه پائین‌تر نجبا یعنی دهقانان قدرت و اعتبار بیشتری بخشید. از قرن ششم میلادی دهقانان ستون فقرات دولت را تشکیل می‌دادند و دولت به زمین‌داران کوچک وابسته شد. و منزلت دهقانان به زیان اشراف ارتقاء یافت. زیرا آنان هم مسئول جمع‌آوری مالیات از کشاورزان بودند و هم در ارتش خدمت می‌کردند. این امر سرانجام به نوعی سیاست عدم تمرکز انجامید. زیرا زمین‌داران محلی منافع خود را مهم‌تر از منافع دولت ساسانی دیدند و هنگامی که اعراب مسلمان شروع به فتح ایران نمودند، دهقانان حاضر شدند تا جزیه بپردازند و در قدرت باقی بمانند و به وظایف خود برای اربابان جدید ادامه دهند. (دریایی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۵) بنابراین دهقانان در سطح محلی در مقابل اعضای اشراف بلندپایه که منتقد شاه بودند و کشاورزان که علیه حکومت شورش می‌کردند، طرفدار شاه و سلطنت شدند و در صورتی که لازم می‌شد، - به مانند شوالیه‌های قرون وسطی - به شاه کمک نظامی هم می‌کردند. (ویسهوفر، ۱۳۸۳، ص ۲۱۸)

اعراب در نخستین تجاوزهای پراکنده خود به ایران در زمان ابوبکر (۱۱ تا ۱۳ هـ ق) قلمرو دهقانان نواحی مرزی را که از ثروت برخوردار بودند غارت می‌کردند. بعد در زمان عمر (۱۳ تا ۲۳ هـ ق) و جانشینانش، که به حمله‌های شدیدتری دست زدند و نواحی گوناگون را فتح کردند، و با پاشیده شدن قشون و از میان رفتن نجبای طراز اول ساسانی، دهقانان نقش سیاسی - اجتماعی عمده‌ای در تعیین سرنوشت ناحیه یا شهر و روستای خود داشتند. بعضی از آنان با تسلیم و پرداخت جزیه به سرداران مسلمان، قلمرو خود را از تهاجم اعراب و خونریزی و غارت حفظ می‌کردند مانند دهقان زوایی (در عراق) که با عروۀ بن زید سردار عرب مصالحه کرد که به وی در ازای هر یک از افراد خویش چهار درهم بپردازد، یا بسطام دهقان برس که با زهره پیمان بست و برای او پل‌ها زد. همچنین هنگامی که سپاه اعراب به ناحیه مهرود نزدیک بغداد رسید، دهقان این ناحیه با هاشم بن عتبه قرار گذاشت که در برابر پرداخت یک جریب درهم، وی کسی را از اهالی نکشد. به روایتی دیگر شیرزاد دهقان ساباط (قریه‌ای نزدیک مداین) توانست جان یک صد هزار کشاورز را که در محاصره اعراب افتاده بودند، نجات دهد. در نواحی دیگر ایشان نیز وضع به همین گونه بود.

با ضربه خوردن اشراف بزرگ وابسته به دربار ساسانی، طبقات متوسط اشراف که به طور عمده از دهقانان و مرزبانان و بقایای خاندان‌های کهن بودند، موقعیت بهتر و جایگاه برجسته‌تری یافتند، به نحوی که حتی اصطخری در قرن چهارم هجری از بقای خاندان‌های

کهن، با نام اهل البیوتات (واسپوهران در فارس) یاد می‌کند. (اصطخری، ابواسحاق، ص ۱۲۹) نیاز دو جانبه‌ی اعراب مسلمان و فرماندهان محلی - چون مرزبانان و دهقانان - موجب نزدیکی هر چه بیشتر آنها به یکدیگر می‌شد. اعراب مسلمان هنگام فتوحات خود با مرزبانان بسیاری روبه‌رو شدند که بر ولایات داخلی فرمانروایی می‌کردند، ولی سرانجام راه مسالمت و سازش پیش گرفتند و مهم‌تر آنکه علیه رقبای منطقه‌ای خود به کمک اعراب شتافتند. (طبری، ج ۲، ص ۱۲۲)

دهقانان که در گذشته عهده‌دار جمع و جبایت خراج و به مثابه چرخ‌های ضروری و اساسی در دولت ساسانی بودند (کریستن سن، ص ۱۳۲) و از میزان درآمد منطقه‌ی خود بهتر از هر کس اطلاع داشتند، به طور عمده در دوره اقتدار اعراب مسلمان بر مناصب خود ابقا شدند و به صورت ممیزان و تحصیل‌داران مالیاتی نظام جدید درآمدند و شاید هم در مواردی به منظور خوش خدمتی نزد مسلمانان حتی به ارائه اخبار برای ایشان دست زدند. (گردیزی، ص ۲۳۰) موقعیت سیاسی اجتماعی دهقانان در نظام جدید تا بدان پایه بود که گاه سران قبایل عرب در اعتراض به جایگاه برجسته دهقانان، از حکام عرب انتقاد می‌کردند. (طبری، ج ۳، ص ۲۶۳) گرایش به اسلام در جامعه ایرانی نیز در ابتدا از سوی این طبقات بیشتر می‌نمود. بلاذری در موارد متعدد، اسلام آوردن دهقانان به ویژه در ناحیه سواد را ذکر می‌کند. (بلاذری، ص ۲۳۸) این نکته به این لحاظ حائز اهمیت است که منطقه سواد از نظر مکانی و زمانی، شاهد اولین رویارویی اعراب و ایرانیان بود. با این حال نمی‌توان با دیدگاه کلی در این زمینه موافق بود که همیشه نجبای منتقد ایرانی و رهبران و اشراف و اعیان بودند که به عنوان اقدامی احتیاطی، به مذهب فاتحان می‌گرویدند؛ (اشپولر، ج ۲، ص ۲۴۱) زیرا این دیدگاه در مورد تمام مناطق به طور یکسان صادق نیست و هر بخش از سرزمین ایران، متناسب با شرایط و اوضاع و احوال خود، واکنش متفاوتی در مقابل اعراب نشان دادند. مثلاً در حالی که در برخی نقاط، رعایا به واسطه معاف شدن از جزیه، گروه گروه مسلمان می‌شدند و این امر مخالفت امرای محلی را در پی داشت، (نرشخی، ۱۳۵۱، ص ۸۲) در مناطقی دیگر همچون سواد و خراسان، دهقانان، پیشگامان تغییر کیش بودند. در واقع اینان نخستین کسانی بودند که بیش از هر کس متوجه این نکته شدند که در پرتو پذیرش دین جدید می‌توانند، سلطه خود را بر رعایای سرزمین‌های تحت حاکمیت‌شان اعمال کنند، و به این ترتیب در کنار اشراف عرب، طبقه جدیدی از اشرافیت را در ایران به وجود آوردند.

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، موارد متعددی از اسلام آوردن دهقانان نواحی غربی و مرکزی ایران در همان ابتدای فتوحات اعراب به چشم می‌خورد. در خراسان و مناطق مرکزی ایران علاوه بر اینکه اغلب فتوحات به شکل صلح‌آمیز و در مواردی حتی به درخواست دهقانان و حکام محلی بود. پذیرش اسلام نیز سهل‌تر و سریع‌تر و در ابتدای امر بیشتر از سوی دهقانان و اشراف محلی صورت می‌گرفت. اسلام آوردن دهقانان که می‌توانست انگیزه‌های متفاوتی اعم از

حفظ موقعیت اجتماعی و نیز پرهیز از خفت پرداخت جزیه داشته باشد، گاه به پیشنهاد خود آنها انجام می‌پذیرفته است. مثلاً در اصفهان عده‌ای از اشراف سر تسلیم فرود آوردند و خراج گزار شدند. سپس از پرداخت جزیه سر باز زدند و اسلام آوردند. (بلاذری، ص ۱۷۵) مرزبانان و دهقانان که در دوره ساسانی از پرداخت جزیه معاف بودند، ادای آن را به قوم عرب، نوعی تحقیر و کسر شأن می‌دانستند و این امر از جمله عواملی بود که این بخش اجتماعی را در گرایش به اسلام ترغیب می‌کرد. طبیعی است که اسلام آوردن بزرگان همچنین می‌توانست محک نیرومندی در «گروش» عامه‌ی مردم، به ویژه رعایا، به اسلام باشد. در این میان کشاورزان جزء آخرین گروه‌های اجتماعی بودند که با اعراب مسلمان تماس برقرار می‌کردند، زیرا امور آنها از طریق دهقانان یا ارباب زمین رتق و فتق می‌شد و به همین سبب مدارکی دال بر تغییر کیش آنها در اوایل فتوحات و به خصوص در ناحیه سواد موجود نیست. اما به نظر می‌رسد حتی این عده نیز، علی‌رغم تعصب مذهبی‌شان که از عوارض زندگی بسته‌ی روستایی آنان بود، تا حدی به واسطه‌ی سرکوب جنبش مزدکی و دست نیافتن به آرزوهای دیرینه از یک سو و امید به دستیابی به وضعی بهتر از سوی دیگر، به مسلمانان خوشامد گفتند. به ویژه که ایشان به واسطه‌ی عدم شرکت در جنگ‌ها علیه اعراب، به دستور خلفا به حال خویش واگذاشته شدند و در پناه مسلمانان و دولت اسلامی قرار گرفتند. (طبری، ص ۱۷۵) شاید بتوان گفت که در قرن‌های نخستین اسلامی ساخت اجتماعی اواخر عصر ساسانیان هنوز به شکل بارز و گسترده‌ای باقی مانده بود و نجبا و اشراف ایرانی نفوذ و اعتبار خود را برای مدت‌های طولانی در ایران حفظ کردند. زیرا به هنگام ورود اسلام به ایران، دهکانات مهم‌ترین طبقه اجتماعی بودند که به آئین جدید ایمان آوردند و خلیفه دوم نیز با دادن زمین و اعطای امتیازات ویژه به آنان، به قوام و دوام این طبقه اجتماعی کمک کرد. (اشپولر، ج ۱، ص ۲۷۲) لذا فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌های تدابیر خردمندانه آنان موجب شد تا از خونریزی‌ها و تخریب‌های اعراب مسلمان در بسیاری از نقاط ایران جلوگیری به عمل آید. وطن‌دوستی و علاقه‌مندی آنان به آداب و رسوم و زبان فارسی نیز سبب شد فرهنگ این سرزمین پایدار و مستقل ماند و زبان فارسی قوام و دوام خود را در برابر زبان عربی حفظ کند و تعهد آنان به حفظ روایات کتبی و شفاهی ایران باستان بود که ضامن دوام و بقای داستان‌های حماسی، تاریخی و عشقی ایران باستان شد. تاریخ ایران دین فراوانی به این مردان غالباً ناشناخته یا کم‌شناخته شده دارد. بنا به نقلی از آغاز فتح اعراب، دهقانان برای آنکه قدرت خود را در ناحیتی که در آن می‌زیستند، حفظ کنند و منافع مالی و مقام اجتماعی خویش را نگه دارند، اغلب دین اسلام را پذیرفتند و با بندگان و والیان عرب ارتباط برقرار کردند و در گرفتن جزیه و خراج به اعراب مسلمان کمک نمودند. نفع سرداران عرب نیز در این بود که این شغل را به ایشان واگذارند و دهقانان را در مقابل حکومت اسلامی مسئول قرار دهند و

مالیات‌ها را بدون زحمت وصول نمایند. (صدیقی، ۱۳۷۲، ص ۶۷) اما دهقانانی نیز بودند که تن به مصالحه نمی‌دادند و مقاومت می‌کردند و مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دادند و کشته می‌شدند یا فرار می‌کردند، مانند شهریار یکی از دهقانان ناحیه تیسفون که جنگید و سرانجام کشته شد و یا دهقان دسکَره (شهرکی نزدیک دجله) که متهم به خیانت شد و به فرمان هاشم بن عتبّه به قتل رسید. عتبّه بن غزوان چون به دشت میشان رسید و دریافت که اهالی آنجا قصد مقابله با اعراب را دارند، به جنگ پرداخت و دهقانان آنجا را کشت. بعدها نیز دهقان میسان (میشان) که از اسلام روی برگردانیده بود، به فرمان مُغیره بن شُعَبه والی بصره کشته شد.

در آخر سال ۱۵ و آغاز سال ۱۶ هجری هنگامی که عتبّه بن غزوان از بصره به سوق الاهواز حمله برد، دهقان آنجا به جنگ او آمد. سپس در برابر پایتخت مالی با او آشتی کرد. اما پس از چندی دهقان عهدشکنی کرد و ابوموسی اشعری که از جانب عمر به جای مغیره والی بصره شده بود، در سال ۱۷ هجری سوق الاهواز و نواحی نهر تیری را به جنگ فتح کرد. ابوموسی با مردم شوش جنگ کرد و سرانجام دهقان آنان طلب صلح کرد و قرار بر آن شد که دروازه شهر را بگشاید بدین شرط که ابوموسی صد تن از اهل وی را امان دهد. ابوموسی پذیرفت و عهدی بسته شد. ابوموسی آن صد تن را رها کرد، اما خود دهقان را کشت. موسی بن عبدالله خازم سلمی به ترمذ که دژی استوار بود، رفت. نخست دهقان آنجا او را پذیرفت و بعد که با او به توافق رسید، دهقان به ترکستان گریخت.

از این روایات و روایات مشابه چنین برمی‌آید که، در دوران دشوار جنگ و خونریزی، دهقانان ایران دوست ایرانی توانسته‌اند با تدبیر و صلاح دید جان بسیاری از مردم خود را از مرگ برهانند و قلمرو خود را از ویرانی به دور نگاه دارند. حتی برای بزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی نیز دهقانان تنها ملجاء و پناه بودند. وی پس از گریختن از تیسفون و بعد از جنگ نهانوند، به اصفهان رفت و دهقان آنجا به نام مطیار که به سبب مبارزه با اعراب اعتباری به دست آورده بود، نخست به شاه وعده کمک داد، اما کمی بعد به عللی به این وعده وفا نکرد. آنگاه بزدگرد به کرمان گریخت و از دهقان آنجا کمک خواست، اما نتیجه‌ای نگرفت سپس به مرو رفت و از ماهویه دهقان محل یاری طلبید و سرانجام در همان جا کشته شد. خلاصه سخن اینکه طبقه دهقانان در عصر فتوحات اسلامی از لحاظ نحوه برخورد و مقابله و موضع‌گیری با فاتحان عرب به دو گروه تقسیم می‌شدند:

- ۱- گروهی با صلح و بستن عهدنامه زمین‌های خود را حفظ کرده و مالیات اراضی خود را تحت عنوان خراج به فاتحان می‌پرداختند و نیز میانی اعتقادی خود یعنی آئین زرتشت را نگه داشته بودند و جزء اهل ذمه به شمار می‌آمدند و جزیه اهل کتاب را به دستگاه خلافت می‌دادند.
- ۲- گروهی دیگر اسلام آوردند و دین زرتشتی و آئین نیاکان خود را به طور رسمی کنار

نهادند و ضمن آنکه از پرداخت جزیه به عنوان اهل ذمه نجات یافتند. ظاهراً باید از آنها خرج اراضی نیز گرفته نمی‌شد یا براساس آنچه که در مورد مسلمانان عرب رعایت می‌شد خراج اراضی را به صورت عشر محصول و تولیدات می‌پرداختند. اما همیشه و در همه جا این قانون رعایت نمی‌شد. به علاوه اینان بعد از فتح ایران به دلیل کارآیی و تجربه‌ای که داشتند، همچنان در موقعیت و جایگاه خود تحت عنوان دریافت‌کنندگان مالیات اراضی یا خراج هر منطقه و جزیه اهل ذمه باقی ماندند و کار خود را با درایت و دقت توأم با سختگیری و آگاهی کامل از روش‌های آن، به انجام رساندند. (شعبانی، ۱۳۸۰، ص ۳۷۰)

اهمیت و نفوذ محلی دهقانان سبب می‌شد که اینان گاه در حوادث سیاسی و اجتماعی طرف شور و مشورت فرمانروایان عرب نواحی قرار می‌گرفتند (طبری، ج ۲، ص ۱۴۲۰) و گاه خود در اختلافات میان حکام عرب به طرفداری یکی از متخاصمان برمی‌خاستند، مانند جانبداری دهقانان فاریاب و مرو و غیره از حارث بن سُرَیج در برابر عاصم بن عبدالله در سال ۱۱۶ هجری. (طبری، ج ۲، ص ۱۴۲۰) سهل بن سنباط که بابک خرم دین را در قلعه خویش پناه داد و سپس او را به حيله تحویل افشین داد، از دهقانان بود. (مجم‌التواریخ و القصص، ص ۳۵۷) همچنین، ابن شروین طبری، که مأموریت بردن عبدالله برادر بابک را به بغداد بر عهده داشت، دهقان بود و عبدالله در راه از وی خواست که به روش دهقانان با او رفتار کند و ابن شروین بدو شراب داد. (طبری، ج ۳، ص ۱۲۳۱) اما امرا و نجبای محلی به ویژه در ماوراءالنهر، علی‌رغم همکاری با امویان، خواهان گروه طبقات پایین به اسلام نبودند، زیرا علاوه بر کسر درآمد - که به هر حال امرا پاسخگوی آن بودند - موقعیت اجتماعی‌شان نیز متزلزل می‌شد. «دهقانان ماوراءالنهر، در حفظ سازمان اشرافی ذی‌نفع بودند و بدین سبب نمی‌توانستند در برابر رواج و انتشار دین نو بی‌اعتنا باشند. (بارتولد، ج ۱، ص ۴۲۰) به همین دلیل تأکید بر اخذ مجدد جزیه از نو مسلمانان و حتی ممانعت از اسلام آوردن فرودستان در این ناحیه، بیشتر از سوی این طبقه مطرح می‌شد تا اعراب. (نرشخی، ص ۸۲) به مرور اشراف ایرانی و عرب در خراسان و ماوراءالنهر جبهه‌ی واحدی را علیه نو مسلمانان و اهل ذمه و تحرکات عدالت‌خواهانه - که داعیه‌ی برابری مسلمانان اعم از عرب و عجم را مطرح می‌ساخت - تشکیل دادند. به نظر می‌رسد غیر از کاهش مالیات، عامل دیگری که امرای محلی را به مخالفت با نشر اسلام وا می‌داشت، منافع سیاسی و تمایل به حفظ و ادامه نفوذ گذشته آنان بود که به طور طبیعی با توسعه و گسترش اسلام در مخاطره می‌افتاد. (دنت، ص ۱۷۵) پس همانگونه که یادآور شدیم دهقانان بعد از ورود اسلام به ایران به دو دسته تقسیم شدند، گروهی دین محمدی را پذیرفتند و آب و ملک و موقعیت اجتماعی کهن خود را حفظ کردند و در املاک و قلعه‌های خود که معمولاً نظارت چندانی بر آن وجود نداشت، بسیاری از آداب و رسوم و آئین‌ها و زبان دینی و کتب مذهبی و تواریخ گذشته را تداوم بخشیدند و یا

اینکه با مقاومت در برابر اعراب و پرداخت باج به عنوان ذمی، موقعیت اجتماعی و دینی و اقتصادی گذشته را حفظ کردند. این گروه دوم در فارس و طبرستان و گیلان و دیلم و کرمان زندگی می‌کردند. (شعبانی، ص ۳۷۱) در دو ولایت از ایران دهقانان تا مدت زیادی نفوذ و اعتبار خود را حفظ کردند. یکی از این دو ولایت فارس بود که دهقانان به وسیله تجارت خود در این منطقه، نفوذ و قدرت زیادی پیدا کردند و بدون هیچ گونه دغدغه از آئین زرتشتی و سنت‌های ملی و هنر و فرهنگ ایران باستان حمایت و پشتیبانی می‌کردند. (اشپولر، ج ۲، ص ۲۷۵)

آنان بر مبنای تعلقات خود به ایران پیش از اسلام و به خاندان‌های اشرافی و سلطنتی قدیم و خاطراتی که از دوران عظمت اجدادی به یاد داشتند و حکایت می‌کردند رفتار می‌کردند. به همین جهت است که در بعضی از فرهنگ‌های فارسی برای دهقانان معنی مورخ نیز تصور کرده‌اند. مسلم است که دهقانان از تاریخ گذشته اطلاعاتی داشتند و در تهیه کتب تاریخی راجع به ایران قدیم و روایات حماسی و ملی ایران دخیل بودند و به همان طریق در تألیف و تدوین روایات قدیم و تواریخ درباری عهد ساسانی دخالت داشتند و موقعیت آنها به واسطه حفظ موراثت ملی و فرهنگی و ادبی و زبانی و سنت‌های ملی و داستان‌های قهرمانی و هنر به شکل گسترده و قدیمی و نیز ضرورت مبارزه با اعراب و تبعیض نژادی تثبیت شد. (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۶۰) بر همین مبنای می‌توان گفت که طبقه دهقان در فارس و خراسان و طبرستان و به طور کلی در شرق ایران نفوذ زیادی داشتند و در کنار کمک به وضعیت اقتصادی و گرفتن خراج، نقش بسزایی نیز در حفظ ملیت و فرهنگ ایرانی بازی کردند و با یاری دادن به نهضت عباسیان به نژادگرایی امویان پاسخ دندان‌شکنی دادند و بعدها از طریق ارتباط با موالی نهضت شعوبیه را رهبری نمودند. (اشپولر، ج ۱، ص ۲۷۷) بعدها دهقانان نفوذ خود را با مشارکت مستمر در عملیات نظامی گسترش دادند و در طبرستان و خراسان حضور چشمگیری در صحنه سیاسی یافتند. تغییر تدریجی در ساختار اجتماعی ایران به ویژه خراسان زمانی آشکار شد که سامانیان زمام قدرت را در این منطقه به دست گرفتند. (اشپولر، ج ۱، ص ۲۸۱) سامان خدایه جد بزرگ آل سامان از اعیان متوسط خراسان قدیم بود که در عصر امویان مالک قریه‌ای در نزدیکی بلخ یا سمرقند به نام سامان بود. (مستوفی، ۱۳۶۴، ص ۳۷۶)

دهقانان در دربار سامانیان از اهمیت و احترام برخوردار بودند. رودکی (متوفی ۳۲۹ / ۳۳۰) در قصیده‌ای در توصیف مجلس بارعام نصر بن احمد امیر سامانی (۳۰۱ تا ۳۳۱ هـ ق) مکان پیر صالح دهقان را در صف آزادان در مقابل صف امیران و بلعمی وزیر ذکر کرده است. (گردیزی، ص ۱۵۱) بسیاری از رجال سیاسی مهم قرون نخستین اسلامی در شرق ایران از زمره دهقانان بوده یا نسب آنان به خاندان‌های دهقانان می‌رسیده است مانند احمد بن سهل بن هاشم از امیران معروف عهد سامانی که از دهقانان جیرنج (مرو) و از نوادگان یزدگرد سوم ساسانی به شمار

می رفته است. (ابن فندق، ۱۳۶۱، ص ۷۳) همچنین، پدر نظام الملک وزیر معروف سلجوقی از دهقانان متمول ناحیه بیهق به شمار آمده است. (مجمل التواریخ و القصص، ص ۷۳) دهقانان با نقل روایاتی می کوشیدند که حتی بعضی از پادشاهان ساسانی را نیز از نسل دهقانان بدانند. مانند داستانی که بر طبق آن مادر خسرو دوم دختر دهقانی از تخمه فریدون به شمار آمده است. دهقانان که بازمانده طبقات اشراف دوره ساسانی بودند، در دوره اسلامی نیز می کوشیدند به همان روش زندگی کنند. جاحظ در مورد آداب غذا خوردن دهقانان مطالبی می آورد که خود بازتابی از ذوق اشرافی زمان ساسانی در این مورد است. وی می نویسد که دهقانان بلعیدن یک باره غذا و به دندان کشیدن استخوان را برای جا کردن گوشت آن و مکیدن استخوان را برای بیرون آوردن مغز آن ناپسند می دانند. غذا را با چنگال می خورند و گوشت را با کارد می برند و زیر لب زمزمه می کنند. در مورد پوشش و آرایش زنان دهقان (دهقانه) ماوراءالنهر بلاذری آورده است که سعید بن عبدالعزیز والی خراسان در زمان یزید دوم (۱۰۱ تا ۱۰۵ ه ق) ملقب به خذینه بود، زیرا همانند زنان دهقان جامه ای رنگین به تن می کرد و موی خود را فرو می هشت. همچنین وی کمر بند داشت و کاردی بر آن می بست و در اطراف خود بالش های رنگین داشت. (بلاذری ص ۵۲۴) دهقانان در جشن های نوروز و مهرگان همچون دوره ساسانی برای خلفا یا امرای محلی پیشکش می آوردند. طبری از هدایایی که دهقانان در سال ۱۲۰ ه ق به مناسبت مهرگان در شهر بلخ برای اسد بن عبدالله قسری حاکم خراسان آوردند به تفصیل یاد می کند. (طبری، ج ۲، ص ۱۶۳۵) در کتاب های عربی و فارسی قرون نخستین اسلامی داستان های کوتاه لطیفه آمیزی درباره دهقانان نقل شده که همه حکایت از ظرافت طبع و لطافت ذوق آنان دارد. مثلاً آمده است که دو مرد عرب از قبیله بنی اسد به سوی اصفهان روانه شدند و در راوند، شهرکی میان اصفهان و کاشان، دهقانی با آنان دوست و همراه شد. یکی از آن دو مرد عرب در گذشت و مرد دیگر به همراه دهقان بر سر گور او می رفت و هر دو جامی شراب می نوشیدند و جامی بر گور او می افشاندند و سرانجام دهقان نیز درگذشت و آن مرد عرب بر گور آن دو تن حاضر می شد و شعر می خواند. (احمدی، ج ۲، ص ۷۴۰) ابن فندق روایتی را می آورد که بر طبق آن هارون خلیفه عباسی (۱۷۰ تا ۱۹۳ ه ق) بر سر راه خود به طوس در دهی از دهات بیهق بیمار شد و در آنجا چهار ماه میهمان دهقانی بود که از خلیفه به خوبی پذیرایی کرد و خلیفه با هدایای گرانبهایی از آنجا خارج شد. (ابن فندق، ص ۴۷) این روایت ماند بعضی روایات دیگر دلالت بر ثروتمندی بعضی از دهقانان دارد. دهقانان، علاوه بر نقش سیاسی - اجتماعی، نقش فرهنگی مهمی نیز داشته اند. اینان از همان قرن اول هجری و استقرار حکومت عرب در مناطق مختلف ایران به دارالخلافه ها و دارالاماره ها و بعداً به دربارهای شاهان سلسله های ایرانی شرق ایران به عنوان دانشمندان و خردمندان که از تاریخ و فرهنگ ایران قدیم آگاه بودند، راه یافتند. یا اینکه

زیاد بن ابیه (متوفی ۵۶ ه ق) والی اموی عراق، در بصره سه تن از دهقانان کسری (خسرو پادشاه ساسانی) را در خدمت خود داشت که برای او از دولت ساسانی و عظمت و شکوه آن سخن می‌گفتند به گونه‌ای که وی از این جهت حکومت عرب را کمتر و کوچک‌تر از حکومت ساسانیان می‌یافت. در تاریخ سیستان سخنان حکمت‌آمیزی، از قول رستم بن هرمزد زردشتی که با عنوان دهقان یاد شده، نقل گردیده است. وی این سخنان را به خواست عبدالعزیز بن عبدالله، والی سیستان، از سوی عبدالله بن زبیر، بیان کرده است. (تاریخ سیستان، ص ۱۰۶)

در کتاب‌های عربی و فارسی دوران اسلامی به نام‌های دانشمندان و ادبای بسیاری برمی‌خوریم که در قرن سوم و چهارم با عنوان دهقان یاد شده‌اند یا از خانواده دهقانان بوده‌اند و در میان آنان به دانشمندان علوم دینی اسلامی نیز برمی‌خوریم. (تاریخ بیهق، ص ۱۴۹) بعضی از آنان نیز حامی علوم دینی بوده‌اند. ابن فندق از دهقان ثروتمندی از اهالی قصبه سبزوار یاد می‌کند که در سال ۴۱۸ ه ق برای ابن ابی الطیب که از زاهدان و مفسران بود، مدرسه‌ای بنا کرد. (تاریخ بیهق، ص ۱۸۵) بسیاری از آنان مشوق فرهنگ و ادب ایرانی و زبان فارسی بوده‌اند. (رودکی، ۱۹۵۸، ص ۴۵۸) رودکی در قصیده‌ای آورده است که دهقانان نامور بدو سیم و مرکب می‌داده‌اند. (نظامی، ۱۳۳۳، ص ۵۸) فرخی در خدمت دهقانی از دهاقین سیستان بود و هر ساله از او مستمری دریافت می‌کرد. (نظامی، ص ۷۵) فردوسی نیز به روایتی خود از دهاقین طوس بود.

دهقانان حافظ روایات حماسی و تاریخی و داستان‌های عشقی ایران پیش از اسلام بوده‌اند. ابو منصور معمری گردآورنده شهنامه ابومنصوری (تألیف شده به سال ۳۴۶ ه ق) در مقدمه‌ای که اکنون از آن در دست است، آورده که برای تألیف اثر خویش دهقانان شهرهای گوناگون را پیش خود خواند. (مقدمه شاهنامه ابومنصوری، ۱۳۲۲، ص ۱۶۲) فردوسی در موارد مختلف مأخذ روایت خود را دهقان ذکر کرده است، و احتمالاً منظور او روایات شفاهی آنان بوده است. شاعران دیگر نیز به روایت‌های دهقانان اشاره کرده‌اند مانند اسدی طوسی، و ایرانشاه (ایرانشاه، ۱۳۷۰، ص ۱۷) و نظامی. (نظامی، ۱۳۱۶، ص ۴۳۶) از این رو، یکی از معانی رایج دهقان در فرهنگ‌های فارسی «تاریخ دان» یا مورخ بوده است. علاقه دهقانان به فرهنگ ایران و ایران‌دوستی آنان موجب تحول کلمه دهقان در مفهوم «ایرانی» خصوصاً «ایرانی اصیل» در تقابل با «عرب» یا با «ترک» و «رومی» و غیره و عموماً «خارجی» و «غیرایرانی» شده است.

طبری در مورد مَرَوَزان حاکم یمن در زمان خسرو انوشروان می‌نویسد که وی دو پسر داشت یکی به نام خَره خسرو که زبان عربی را دوست داشت و شعر عربی می‌خواند و دیگر که آسوار بود، به فارسی سخن می‌گفت و بر روش دهقانان می‌زیست. (طبری، ج ۲، ص ۱۲۲۷) فردوسی و دیگر شاعران قرن چهارم و پنجم مکرراً این کلمه را در این مفهوم به کار برده‌اند. (شاهنامه، ج ۱، ص ۲۱، ج ۹، ص ۳۰۷، ج ۹، ص ۳۱۹ و ناصرخسرو، ص ۸۳ و فرخی ص ۲۷۴ و ابوحنیفه اسکافی، ۱۳۷۰، ص

۸۵۶) گاهی نیز دهقان در مفهوم «زردشتی» در تقابل با «مسلمان» به کار می‌رفته است. (فرخی، ۱۳۴۳، ص ۲۹۴ و شرفنامه، ص ۲۳۸ و خاقانی، ۱۳۳۰، ص ۴۱۱ و تاریخ سیستان، ص ۹۳) به سبب شناختی که دهقانان از شراب و انواع آن داشتند و به تهیه و فروش آن نیز می‌پرداختند، دهقان در ادب عربی (جاحظ، ۱۹۶۰، ص ۳۴۷) و اشعار فارسی (مونس‌الاحرار، ج ۲، ۱۳۵۰، ص ۴۷۰) به معنای تشخیص‌دهنده شراب و تهیه‌کننده آن به کار رفته است. با گسترش سیستم اقطاع از قرن پنجم هجری و انحطاط طبقات زمین‌دار، به تدریج اهمیت و اعتبار دهقانان کاستی گرفت و واژه دهقان به تدریج از معنی «خرده مالک و مالک» به معنی «روستایی، زارع و کشاورز» یعنی معنایی که شاید در اصل داشته بود تحول یافت، (رازی، ۱۳۷۲، ص ۵۱۴) گرچه در قرن ششم و هفتم هنوز این کلمه در معنی «مالک» به کار می‌رفت.

نتیجه

- ۱- در اولین سال‌های حاکمیت اعراب مسلمان، تغییرات اندکی در ساختار اجتماعی - فرهنگی ایران به وجود آمد.
- ۲- تغییر دین دهقانان تأثیر زیادی در گرایش طبقات پایین به اسلام داشت.
- ۳- در ابتدا تعداد دهقانانی که اسلام آوردند، زیاد نبود اما به تدریج و به دلایل مختلف تعداد بیشتری از دهقانان اسلام آوردند.

منابع

- ۱- ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود دامغانی، نشر نی، ۱۳۶۴.
- ۲- ابن فندق، علی بن زید، تاریخ بیهق، به کوشش احمد بهمنیار، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۱.
- ۳- ایرانشاه، بهمن‌نامه، به کوشش رحیم عقیقی، تهران، ۱۳۷۰.
- ۴- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، انتشارات نقره، ۱۳۷۶.
- ۵- جاحظ، البیان و التبيين، به کوشش عبدالسلام هارون، ج ۳، قاهره، ۱۹۶۰.
- ۶- حموی، یاقوت، معجم البلدان، به کوشش وستنفلد، لایپزیک، ۱۸۶۶ - ۱۸۷۳، ج ۲.
- ۷- دریایی، تورج، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۴.
- ۸- رازی، نجم‌الدین، مرصادالعباد، به کوشش محمدمامین ریاحی، تهران، ۱۳۵۲.
- ۹- رودکی، آثار منظوم، به کوشش عبدالغنی میرزایف، دوشنبه، ۱۹۵۸.
- ۱۰- زرین‌کوب، عبدالحسین، ایران بعد از اسلام، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- ۱۱- شایان، فریدون، سیری در تاریخ ایران باستان، انتشارات رز، ۱۳۵۱.

- ۱۲- شعبانی، رضا، مروری کوتاه بر تاریخ ایران از آغاز عصر مادها تا پایان دوران قاجاریه، انتشارات سخن، ۱۳۸۰.
- ۱۳- صدیقی، غلامحسین، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری، شرکت انتشاراتی پاژنگ، ۱۳۷۲.
- ۱۴- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ج ۴.
- ۱۵- قزوینی، محمد، مقدمه شاهنامه ابومنصوری، در هزاره فردوسی، تهران ۱۳۲۲.
- ۱۶- کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات دنیای تاب، ۱۳۷۴.
- ۱۷- گردیزی، ابوسعید، زین‌الخبار، ترجمه عبدالحی حبیبی، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ۱۸- لمتون، ا. ک، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- ۱۹- مجمل‌التواریخ و القصص، به کوشش بهار، تهران، ۱۳۱۸.
- ۲۰- محمدی، محمد، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، انتشارات توس، ۱۳۷۴.
- ۲۱- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به تصحیح عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۲۲- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، بیروت، ۱۹۶۵، ج ۱.
- ۲۳- مؤلف نامعلوم، تاریخ سیستان، به تصحیح ملک‌الشعراء بهار، انتشارات کلاله خاور، ۱۳۶۶.
- ۲۴- نرشحی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
- ۲۵- نظامی عروضی، چهار مقاله، به کوشش محمد معین، تهران، ۱۳۳۳.
- ۲۶- نظامی گنجوی، شرفنامه، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۶.
- ۲۷- ویسهوفر، یوزف، ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳.
- ۲۸- یعقوبی ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.